

دریسه سر حکایات

حکایات انتباهی لقمان حکیم
به نظم اندر آرنده: میر بهادر و اصفی

بر پایه متن ترجمه شده توسط حفیظ الہ سحر

واصفی، میریہادر، ۱۳۱۶ - ، اقتباس کنندہ
 در پیشہ سبز حکایتها: حکایات انتباهی لقمان حکیم / به نظم اندر آرنده
 میریہادر واصفی. -- مشهد: واقفی، ۱۳۸۳.
 ۲۳۹ ص.

ISBN: 964-96150-5-x
 این کتاب بر پایه متن ترجمہ شدہ توسط حفیظ اللہ سحر بہ نظم درآمدہ است.
 فہرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 کتابنامہ: ص. ۷۳۹ - ۷۴۵.
 ۱. شعر فارسی - قرن ۱۴. الف. سحر، حفیظ اللہ، مترجم. ب. عنوان:
 حکایات انتباهی لقمان حکیم.
 PIR ۸۲۹۱/الف ۶۶۴ ۱۳۸۳
 ۱۳۸۳ ۱۳۸۳
 کتابخانہ ملی ایران ۴۰۴۵۷ - ۸۳ م



انتشارات واقفی

نام کتاب: در پیشہ 'سبز حکایتها

نویسنده: میریہادر واصفی

ناشر: انتشارات واقفی ۸۴۲۸۴۴۷

نوبت چاپ: اول - ۸۴

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: چاپ دقت ۳۴۱۹۵۶۰

امور فنی کتاب: سید حامد

قیمت: ۴۰۰ افغانی

کلیہ حقوق برای مؤلف محفوظ می باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

اهلداد: به روح باك و مقدس شهيد هميشه زنده در خاطره ها قهرمان ملی

احمد شاه مسعود .

از آنجاکه ایشان به ادبیات ارج می گذاشتند، شعر را غذای مجالس و شکر سخن خود می دانستند و شاعر را قدر می کردند و توسعه، گسترش و نگهداری میراث های ادبی را جزء مسئولیت خویش آنها با شرایط جنگی محسوب می کردند. ایشان به جناب آقای میر بهادر واصفی این استاد واقعی سخن و گنجینه ای پنهان ادب، این زری که قدرش را زرگر می دانست قول چاپ کتابهایش را داده بودند، اما فرصت یاری نکرد، بهمین مناسبت تصمیم گرفتم که اثرهای این شاعر قله نشین پامیر که جواهر ادب را در بطن خویش نگهداری می کند به خواش خود ایشان استخراج نموده و به جواهری تقدیم که بر سر طلا نشانده تا اینکه علاقمندان آن مورد استفاده قرار بدهند. بنا بر وفا و تعهد آن حافظ قله های هندوکش و حریم میهن چاپ نمایم و به نمایندگی از قهرمان ملی از جناب رئیس صاحب منتخب کشور که همانا وارث حقیقی آن ابرمرد تاریخ در جهت تحقق آرزوهای وی اوشانند رجاء مندم بر پاس خدمات شایسته ایکه آقای " واصفی " در راستای ادبیات کرده اند لقب ملك الشعرا را برای ایشان اعطاء نموده ممنون سازند ، روح و روان باك آن شهيد شاد باد.

راشد الدین " محمدی "

بسم الله الرحمن الرحيم

میر بهادر (واصفی) فرزند میر محمد نبی (واصف) و نواده ای میر محمد نبی (احقر) از میران بدخشان بوده در چهارم حمل ۱۳۱۶ هجری شمسی در قریه ای سیدهای غیلاوک تیشکان کشم بدخشان در یک خانواده ای فرهنگی دیده بجهان کشود.

وی ابتدا تعلیمات دینی، ادبی و فرهنگی را نزد پدر روان شادش میر محمد نبی (واصف) که ادیب، عارف و شاعر مشهور وقت بوده و صاحب دیوان است فرا گرفته و بعد از آنکه از قریه ای سید های غیلاوک تیشکان به مرکزکشم(مشهد) بدخشان نقل مکان و مسکن گزین می شوند شامل ابتدائیه ای جر شاه بابای کشم شده و بعد در سال ۱۳۳۶ شامل متوسطه ای ابن سینای کابل و از آن شامل دار المعلمین کابل گردیده در سال ۱۳۴۱ به سویه ای بکلوریا فارغ شد. ابتدا به حیث معلم در لیسه ای غازی کابل و بعد بحیث معاون و مدیر لیسه ها، مفتش و معاون معارف ولایات بدخشان و تخار ایفای وظیفه کرده است.

در سال ۱۳۵۳ بحیث نماینده ای معارف ولایات شمال شرق(بدخشان، تخار، کندز و بغلان) در قطار شش تن از نمایندگان معارف کشور بغرض فرا گرفتن اداره و معارف داری از طریق پروگرامهای ملل متحد به کشور هندوستان اعزام و بعد از آن هم وظایف مختلفی را در وزارت های معارف، آب و برق و تجارت الی نیمه ای سال ۱۳۷۱ انجام داده است.

طوریکه گفته شد واصفی در فامیلی تولد یافته که اسلاف و گذشتگان و بزرگان و اکثر اعضای فامیلش شاعر و صاحب دیوان بوده ومحیط فامیلش کانون فرهنگی، شعر سرایی، طبع آزمائی، مثنوی خوانی، شهنامه خوانی و حافظ و سعدی و بیدل خوانی بوده، از این جاست روی استعداد خدادادی که داشته از سن نه سالگی به شعر سرانی آغاز و مورد تشویق بزرگان قرار گرفته که اکنون دیوان او با آنکه قسمتی از دفتر اول اشعارش از نزدش مفقود شده بالغ به (بیست و چهار هزارو یکصد و چهل و سه) بیت می رسد در حالیکه بر علاوه ای آن، سه صد حکایت انتباهی لقمان حکیم وکلیله و دمنه را نیز بنظم در آورده است که هر کدام بالترتیب حاوی (سه هزار و هفت صد و چهل و هشت) و (پنج هزار و نه صد و هشتاد و هفت) ابیات است که در اینصورت اشعار واصفی تا کنون بالغ به (سی و سه هزار و هشتصد و شصت و هشت) بیت می شود که قسمتی عمده ای آن در سه جلد چاپ گردیده ویک قسمت آن مصلحتاً از چاپ باز ماند.

میر بهادر (واصفی) که در قید حیات است ۶۸ ساله بوده، دو خانم، پنج پسر و یازده دختر دارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض سپاس و شکران

حکمت مضمون نگار بزم هست
عشق در بنیاد هست استاد شد
امتیاز معنی لولا که ریخت
گشت آدم زین تجلی پر فروغ
داد از ادراک بی روی امتیاز
عشق چون در روح گردید نردبان
داد این گنجینه ای هستی فسروز
زان پیا گردید نظام زندگی
زندگی از آدمیت رنگ یافت
علم و دانش بر بشر شد ره نما
تسا سلاح آدمی شد نور برق
بهر تسخیر سما و بحر و بر
کرد اندر هر طریقت فتح باب
علم زد تا بر تمدن عربده
زندگی همدست و تنگاتنگ شد
بهر حفظ افتخاراتش بشر
زان بهر ملت زدانش بخردان
می کنند تشویق از باب هنر

تا نظام آفرینش نقش بست
نور احمد مبدأ ایجاد شد
عشق و روح و عقل را در خاک ریخت
تا نماید عشق اندر وی بلوغ
پردگی و پرده دارد فهم راز
خاک راهی زد بسوی آسمان
در دل پیمان انسان درو سوز
تا به عشق و سوز باشد زندگی
عقل و علم و دانش و فرهنگ یافت
گشت چون آئینه ای معجز نما
در دل هم وصل گردید غرب و شرق
گام زد از حکمت و دانش بشر
در دماغ زندگی زد انقلاب
اینجهان تبدیل شد بر دهکده
پر درخشش دانش و فرهنگ شد
ارج میدارند فرهنگ و هنر
دارد همچشمی باتساع از توان
تا صدف ها نیک پالاید گهر

زنده ماند در زمانه یادشان
 من به پای سعی لنگا لنگ خویش
 همت پر وانگسی اندوختم
 جرم تاریکم از آن دریافت نور
 خسته از بد ذوقی صراف ها
 بودم اندر کشم خلوت خوان راز
 ناگهان آمد پیام از سوی دوست
 داد این پیغام (بررداری) مرا
 گوهر و ارسته حاجی راشد السدین
 از بلوغ عشق دانش پروری
 از کشش چون کهریا آن نیک پی
 شد انیس روح سرگردان من
 نسزد او آوردم هر چه داشسته
 کردمش تسلیم گوهر خوان خویش
 دفتر اول بود دیوان من
 عشق در وی کرده است روشن چراغ
 نرد و صاف نیمه خام و خام جوش
 کرده است تصویر و داده شرح حال
 از فیوض لطف استاد وزین
 تا که او گردد به چاپ آراسته
 از فریدون (جنیدی) آن خیبر
 آن سخنندان شاعر آن کوه وقار

اعتبارات خود و اجدادشان
 راه بردم در دل فرهنگ خویش
 شمع اندر تار جان افروختم
 گرچه از یاد زمان بودم بدور
 گرد نسیان بر رخم بنموده جا
 چون دل آینه ها حیران راز
 تا رسام خویش را پر کوی دوست
 ساختم آماده از یاری مرا
 آنکه باشد آدمیت را نگین
 آن تجلی فروغ گوهری
 از بدخشان جذب کردم بر لبی
 حاتم فرمود بر احسان من
 کولبری درد و غم انباشته
 دو کتاب نظم با دیوان خویش
 تابش عشق و ضمیر و جان من
 سوز و درد او را نموده تر دماغ
 گشته از پیوند جانم در خروش
 خامه ای حق بین نقاش خیال
 برده بودم جانب ایران زمین
 زیوری یابد به وفق خواسته
 آن تهمتن همت روشن ضمیر
 کو بود در فضل بحر بی کنار

خواستم کز لطف واحسان و کرم
 چون به الفت گرم شد آن نیک دان
 لبیک از جریان سرد روزگار
 یک کتابش پند لقمان حکیم
 مسالهای قبل تا بنمومم عزم
 دادمش بر (واصف) ولا گهر
 کسان توانا او ستلا گوهری
 خامه ای گویای آن روشن ضمیر
 دفتر موم کلایه دمنه بود
 کان ز سعی طبع من منظوم شد
 عرضه کردم پیش استادان فن
 هر یکی بر دیگر خود بار کرد
 آخر این فرزانه مرد قدر دان
 تا که بنگارد به نقد و داوری
 زانکه آن صراف معنی خوبتر
 یک طرف دستور داد این مهربان
 سرعتی در کار دفترها کنند
 تا شود آماده و آراسته
 (حامد) و (زین الدین) این دو خوش گهر
 حامد از یفتل ز ورسج دیگوش
 پسای بنهاند بخورد و خواب خویش
 از خلوص نیت و صدق و صفا

اندر او دیباچه بنماید رقم
 ریخت از الطاف تقریظی بر آن
 تا به اکنون مانده است از انتشار
 بود در سه صد حکایات سلیم
 جد و جهدی کرده آوردم به نظم
 در مظهر دانش است شرق هنر
 کرد از انصاف نقد و داوری
 زد رقم دیباچه از موج حریر
 شایگاتی گنجی از پیشینه بود
 آهنش در کوره من موم شد
 داوری دارند از این متن کهن
 از توان عجز خود اقرار کرد
 کرد از همت به آمریکاروان
 وندران دیباچه و اصف باختری
 فرق میدارد خرف را از گهر
 بسا دو همکار جوان کاردان
 ثبت و درج کمپیوتر ها کنند
 بهر چاپ و انتشار این خواسته
 رنج ها بردند در شام و سحر
 یک ز دیگر پر درخشش جوهرش
 جهد بستند در خم مضراب خویش
 سعی می کردند بی ریو و ریا

پیش طبیع شاکرو جوهر شناس
 کار فرماهم ز عشق بسی شمار
 تا که این ما مول بر پا یان کشید
 بعد چندی انتظاری شد طرف
 غرق لطفی کرد از احسان مرا
 صرف و جهی وقف در کارم نمود
 تا ز لطف این ابر سر دلو سر
 چاپ در سه جلد شد آثار من
 من زهر طاقت که کردم التماس
 لیک بسی دردی و احساس کرخت
 نزد ایشان بود فرهنگ و سخن
 چین پیشانی و نفرت شد عیان
 جز (فهمیم) آن مرد معنی و سخن
 بود استعداد من پیش کسان
 از مزاج شهسواران غرور
 با درشتان دانش و آوند و پند
 زشتخوی و زشت رویان هر کجا
 فطرت هر کس که شد خر مهره باز
 گر کنی الماس را با شیشه جفت
 ذوق ها در فطرت پست و بلند
 پس از آن احسان که این فرزانه مرد
 دست من بگرفته کرد این ارجمند

خدمت ایشان بود جای سپاس
 عطف و دقت داشت از جریان کار
 حسن تحلیلی ز آمریکای رسید
 گوهر مقصود ما آمد یکف
 برد با محموله بر ایران مرا
 همتی در چاپ آثارم نمود
 شاهباز قلعه های پنجشیر
 حاصل روح و تن تسب دار من
 تا بیداد طبع آثارم اساس
 ذوق ها پیچیده بود در خویش سخت
 مهمل و بسی وزن و دور از انجمن
 می رسد پسر کنه مطلب آگهان
 داشتی هرگونه احساساتی بمن
 کم بها از دست بیداد زمان
 انکشاف و رشد فرهنگ است دور
 حرف یلوه باشد و هزل و چرند
 تا بیابند بشکند آئینه ها
 بر گهر هرگز نبخشند امتیاز
 از نگاه خیره بین بتوان نهفت
 می نماید زشت و نیکو را پسند
 کو برای این فقیر خسته کرد
 از حضیض خاک گمنامی بلند

آب و تاب چوهرم آئینسه وار	ساخت در انظار عالم آشکار
گر زبان گردهم ز حرمت جمله تن	حق او از من ادا نتوان شدن
واجب است من از خرد سازم زبان	تا ادا سازم سپاس بی کسران
ور شود اندیشه ام مدحت سرای	حق این خدمت نخواهد شد بجای
چشم آن دارم که از علو گهر	برگ سبز من نیفتد از نظز
تا مه و مهر است بسه بزم آسمان	باد این گوهر درخشان در جهان

واصفی یا دا نگهبانش خسدای

سرفرازی بخشش در دو سرای

میر بهادر واصفی

در حاشیه ای این دفتر

چه گوشنواز است این "سریع" از روزهای خوش کودکی تا فرو افتادن از ستیغ پنجاه بدین سو، که اکنون گرد و نه سان در سرایشب آن غلتانم، یا بدانسو که هر لحظه بوی مرگ به دماغ می آید، مرا با این "سریع" پیوندی بوده است عمیق و انسی بیحد.

شاید "مخزن الاسرار" پیر گنجه که درخورد سالی آن را میخواندم و به پایاب معایش نمیرسیم و پیرانه سر هم میخوانم و به این تکابها نمیرسم، نخستین دلیل دلبسته گی و شیفته گی من باشد.

منظومه های لیلی و مجنون که بیشترین در همین وزن سروده شده اند همه چنگ در جان من می افکنند، چه حزن انگیز است ترنم این وزن، خوشا بر حال آنانی که موفقاته ترین غنمله ها را سروده اند.

مخزن الاسرار نظامی از پند و آوند و بایستی ها و نبایستی ها انباشته است، همچنان که منظومه ای بلند تو در توی آقای واصفی و بیدرنک بیفزایم که منظور من از منظومه بار معنایی جدید این کلمه نیست، با آن همه پندها و حکایات و تمثیلهای نمیدانم چرا از فضای مخزن الاسرار غبار اندوه بر میخزد، شاید شاعر بزرگ میدانسته که انسان خلیفه ای خدا، برگزیده ای آفریده گان و موجود در حال "صیروت" ظلم و جهول هم خوانده شده و اندرز بر او تأثیری از آن دست که چشمداشت ناصحان است ندارد.

گوئی گاه میتوان با آن کلبی مشرب ببین همباور شد که گاه انسان شایسته گی آن را هم ندارد که برایش کلیله و دمنه و گلستان بخوانند چه رسد به کتب و صحایف.

باری سخن بر سر این دفتر است پندها و نصایح بیان شده در خلال حکایات که سالها پیش آقای حفیظ الله سحر آنها را به گمان غالب از زبان انگلیسی به زبان فارسی دری برگردانیده و آقای واصفی این حکایتها را به نظم اندر آورده است و استنتاجهای خویش را بر آنها افزوده.

بیشتر از سی سال است که شاعر گرامی آقای میر بهاد واصفی را میشناسم و از نخستین روز آشنایی او را به حیث شاعر شناختم، شاعری که طبع روان دارد، در طنز و حتی در هجاء چیره دست است، بیدلگراست و تأثیر ابو المعانی این جا و آن جا در سخنش آشکار و نیز دانستم که او از سلاله ای میران بدخشانست پدرش میر محمد نبی واصف وجدش میر محمد نبی احقر نیز شاعر، ادیب و هواخواه آتشین شعر بیدل بوده اند و به تعبیر آن کوهمرد به یمگان نشسته

میراث سخن درخون داشته اند و زنده یاد مخفی بدخشی را هم با آقای واصفی پیوند نسبیست.

گفتم واصفی بدیهه سرا است و اگر به سخن نویسنده ای چهار مقاله تاکنون " بدیهتش چون رویت و رویتش چون بدیهت" نشده است باید نگاه را به حساب نابه هنجاریهایی که بر این جامعه فرماتفرما هستند و محدود سازنده ای افقها و بلع کننده ای هرچه استعداد و ظرفیت ذهنی.

آخر آن بینوایی که زمانه از چرخ گوشت سای خود در شهری و شهرکی میکشش و به روستایی میافکند، نه سایه یی و چتر حمایتی بر سر و نه کوه ثروتی و مکنتی و عنایتی از سویی در پشت اگر استعداد هومر و فردوسی و دانته را هم داشته باشد میشود آدم متوسط و مادون متوسطی. گیرم منقد پسامد من هم که باشی اگر حال و وضع او را از آن سوی عدسی انصاف و دانگری به بررسی گیری دلت به حالش خواهد سوخت، تو شعر او را خارج از محدوده ای کار نقد ادبی بینگار ولی مگر نه خود گفته ای که باور ماتیوارنولد (Matheo Arnold)

مبنی بر امکان حصول یک ارزیابی راستین از ادبیات جدا از تاریخ و واقعیتهای صخره آسای آن پنداری بیش نیست والباقی قضایا را تو بهتر از من میدانی.

از یک سو مشاغل دیوانی به واصفی عزیز ما فرصت نداده است که به صورت پرتمرکز هم خویش را وقف کار شاعری کند و از جانب دیگر خود او نخواستہ است که شاعری را کاری بشمارد که باید بر سر آن از جان مایه گذاشت، شاعر برای فتح این قله اگر به مدد دست و پا نتواند به بالا و بالاتر بشتابد سینه کشان و پا چنگ و دندان به پیش میخزد و چه بسا با پای آبله پوش و چنگ و دندان خونین، و این خون را که قطراتی از آن مسیر وی را لاله آئین میسازد فرد میرد و به شکل شعر دوباره بر لب جاری میکند و هنوز این را هم نخستین حروف دیباچه ای دفتر خویش می شمارد نه متن و ذات زنده ای شعر.

در دفتری که به دست دارید واصفی بیتهایی دارد که در ذهن به آسانی با بیتهای نظامی و امیر خسرو طوطی هند مشتبه میشوند و نیز با شماری بیتها بر میخوریم که رود خانه ای طبع شاعر در آنها و تد و سبب و فاصله ای عروضیان را به دست امواج سرکش خویش سپرده است و دریغا که تعداد این بیتها نیز اندک نیست.

القصه واصفی با کارمایه یی که از طبع توفنده ای خویش در نهاد دارد میتواند آثار دیگری بیافریند و نیز داشته های شعری پارین و پیرارین خود را

گرد آورد و انتشار دهد که او یکی از بسیار شعرترین شاعران چند دهه ای پسین است.

مدونان کتابهای درسی و علاقه مندان ادبیات کودکان و نوجوانان نباید از این کتاب غافل بمانند که دستمایه ای سزاوارا ستایشیست برای عرصه ای کار ایشان.

در پایان برای جناب آقای واصفی ، این شاعر روستایی وار که با شهر اشتهی نکرد و شاید از این لحاظ هم خود را مغبون ساخته باشد وهم ما را پیروزیهای بیشتر مخواهم وبه او میگویم:

واصفی عزیز، تو ستاره کاشته ای و خورشید خواهی درود، قریحه ای جوالثرباد تواناییهات از استعداد تو مایه میگیرند وناتوانیهات باید عرق خجلتی شوند وبنشینند بر ناصیه ای این روزگار که رسانه های گروهیش از متشاعران شاعران فعل میسازند، این بوق و کرناها درخور تونیست، عاصمه البلاد ما جز در چند مورد همواره بر گلوی گوشه نشینان پا گذاشته است. خوشیم که آوای ترا میشنویم، فریادت رساتر باد!

واصف باختری

کابل ، هفتم اسد ۱۳۷۵ ه.ش

فهرست مطالب و مندرجات

موضوعات	صفحه
عرض سپاس و شکران.....	آ- ۵
تقریظ "واصف" باختاری.....	و- ۶
مقدمه آغاز و انجام کتاب.....	۱- ۲
نیایش.....	۳- ۴
اندرز.....	۵- ۶
گرگ و بره.....	۶- ۷
خفاش.....	۸
خر، ملخ و چرچرک.....	۹
دویی و زغال فروش.....	۱۰
مورچه ها و چرچرک.....	۱۱
سلطنت شیر.....	۱۲
خروس و دانه ای الماس.....	۱۳
ماهی گیر نی نواز.....	۱۳- ۱۴
مسافر و سگش.....	۱۴
پرستو و زاغ.....	۱۵
شبان و گاو گم شده ای او.....	۱۵- ۱۶
درخت سیب و انار.....	۱۶- ۱۷
دهقان و کبک.....	۱۷
آهوبچه و مادرش.....	۱۸
خرگوش و سنگ پشت.....	۱۸- ۱۹
سگ و تصویر.....	۲۰
کور موش و مادرش.....	۲۰- ۲۱
خرس و روباه.....	۲۱
تنبه عملی.....	۲۲
شکاری و ملخ.....	۲۳
ماده شیر.....	۲۳- ۲۴
کوه پر اضطراب.....	۲۴
سگ و گاو ها.....	۲۵
کلنگ و گرگ.....	۲۵- ۲۶
شیر و موش.....	۲۶- ۲۷

۲۸-۲۷	گلای وان
۲۹-۲۸	مار و دهقان
۳۰-۲۹	مرد لاف زن
۳۱-۳۰	گرگ در لباس گوسفند
۳۲-۳۱	سنگ پشت و عقاب
۳۳-۳۲	ثروتمند خسیس
۳۴-۳۳	پادشاه بقه ها
۳۵	کیوتر نشنه
۳۷-۳۶	خروسک
۳۸-۳۷	بز کوهی و روباه
۳۹-۳۸	مگس ها و مرتبان شهد
۳۹	انسان و شیر
۴۰	نرگلو و چرخهای کراچی
۴۱-۴۰	دهقان و کلنگها
۴۱	کلاغ و قو
۴۲	شیر مریض
۴۳	روپاه و خروس
۴۵-۴۴	شیر عاشق پیشه
۴۶-۴۵	خرم و نورافیق همسفر
۴۶	بز و شبان
۴۷	پسر حریص و مرتبان پسته
۴۸-۴۷	مار و دهقان
۴۸	گلو، خر و بز
۴۹	خر و قاطر
۵۰	سگ خپ گیر
۵۱-۵۰	زن نابینا و طبیب
۵۲-۵۱	عقاب و خرومهای جنگی
۵۳-۵۲	بچه ها و بقه ها
۵۴-۵۳	نمک فروش و خرش
۵۴	شیر، موش و روباه
۵۵	طفل و گیاه درشت
۵۶-۵۵	مرد دو زنه
۵۶	ستاره شناس
۵۷	اسب و سوار کار
۵۸	اسب و شاطر
۵۹-۵۸	پسر شبان و گرگ

۵۹	گاو و بقیه ها
۶۰	گاوها و قصاب ها
۶۱-۶۰	روپاه بی دم
۶۲-۶۱	پشک و پرندگان
۶۲	گوزن مریض
۶۳-۶۲	شبان و بزهای وحشی
۶۴-۶۳	گرگ ها و گوسفندان
۶۵-۶۴	زاغ حبله گر
۶۶-۶۵	کنفرانس موشها
۶۷-۶۶	گرگ و سگ خانگی
۶۸-۶۷	موش ها و موش خرماها
۶۸	خر، خروس و شیر
۶۹	جو پیتز و زنبور عسل
۷۰	سه کارگر
۷۱	گرگ و شیر
۷۲-۷۱	چنار و بته ای خردار
۷۲	دو سگ
۷۳	زن پیر و بوتل عطر
۷۴-۷۳	بیوه زن و گوسفندش
۷۴	خر وحشی و شیر
۷۵	گرگ و گوسفند
۷۶-۷۵	مرد سگ گزیده
۷۶	شکاری و ماهی گیر
۷۷	پیر مرد و مرگ
۷۸-۷۷	دو خواهر و دو آرزو
۷۹-۷۸	روپاه و زاغ
۷۹	خر مقلد
۸۰	آهو و شیر
۸۱-۸۰	موش، بقیه و عقاب
۸۲-۸۱	پرستو، مار و محکمه
۸۲	ماهی گیر و جال او
۸۳-۸۲	شبان و گرگ
۸۴-۸۳	روپاه و شادی
۸۴	باز، زغن و کبوتران
۸۵-۸۴	اسب جنگی و آسیاب وان
۸۶-۸۵	معه و دیگر اعضاء بدن

۸۶		آهوی یک چشم
۸۷		دو کوزه
۸۸-۸۷		برگ های تلک و بز
۸۹-۸۸		جو پیتز و شدای
۸۹		ثروتمند بی عقل
۹۰		لزد و مادرش
۹۱		بهوه زن و دو خلامه اش
۹۲-۹۱		خرچنگ و مادرش
۹۳-۹۲		قو و مرغابی
۹۳		شکاری و چوب شکن
۹۴-۹۳		روپاه حریص
۹۵-۹۴		پشک و موشها
۹۶-۹۵		گرگ و شبان ها
۹۷-۹۶		الاغ شکفت پیشه
۹۸-۹۷		رهنوردان مسلح
۹۸		آهنگر و سنگش
۹۹-۹۸		درخت بلوط و گیاهان
۹۹		شیر و دهقان
۱۰۰		مشتري و مجسمه ساز
۱۰۱-۱۰۰		روپاه و چوب شکن
۱۰۲-۱۰۱		شکاری، کبک و خروس
۱۰۳-۱۰۲		خروسایه اش
۱۰۳		خرگوشها و بقه ها
۱۰۴		مورچه و کبوتر
۱۰۵		شدای و ماهی گیر
۱۰۶-۱۰۵		گرگ و روپاه
۱۰۶		گوزن و تاکستان
۱۰۷		روپاه و انگور
۱۰۸-۱۰۷		مار و عقاب
۱۰۹-۱۰۸		پشه و شیر
۱۱۰-۱۰۹		خر و بقه ها
۱۱۰		زاغ و هما
۱۱۱		نرکلو، ماده شیر و شکاری
۱۱۲-۱۱۱		گرگ ها و سگهای شبانها
۱۱۳-۱۱۲		شتر
۱۱۳		خروشیان پیر

۱۱۴	تیر انداز و شیر
۱۱۵	قوها و هدهد
۱۱۶-۱۱۵	خرگوش ها و روباه ها
۱۱۶	نرگاو و گوساله
۱۱۷-۱۱۶	روباه و سگ آبی
۱۱۸	قاطر
۱۱۹-۱۱۸	سگ و خرگوش
۱۱۹	گوزن، گرگ و گوسفند
۱۲۰	فال بین
۱۲۱-۱۲۰	عقاب، پشک و خوک وحشی
۱۲۲	خرگوش و سگ شکاری
۱۲۳-۱۲۲	شادی ها و مادرشان
۱۲۳	درخت ارچه و جو پیتز
۱۲۴	زنبور و مار
۱۲۵-۱۲۴	بلوط و چوب شکن
۱۲۶-۱۲۵	طاوس و لک لک
۱۲۶	ماکیان و تخم طلائی
۱۲۷	زاغ و صراحی آب
۱۲۸-۱۲۷	اسپ و گوزن
۱۲۹-۱۲۸	دلفین و شادی
۱۲۹	خارچنگ و روباه
۱۳۱-۱۳۰	دزد و سرای بان
۱۳۱	زن دهاتی و ملکیان او
۱۳۲-۱۳۱	زن و شوهر
۱۳۲	مرد نابینا و بچه گرگ
۱۳۳	ماهی گیرها
۱۳۵-۱۳۴	موش شهری و موش دهاتی
۱۳۶-۱۳۵	طاوس و جونو
۱۳۶	پسر شناور
۱۳۷	گرگ و بز
۱۳۸-۱۳۷	زنبور ها، کبک ها و زمین دار
۱۳۹-۱۳۸	برادر و خواهر
۱۳۹	دزد و سگ خاکی
۱۴۰	کلنگ ها و مرغابی ها
۱۴۱-۱۴۰	باد و آفتاب
۱۴۱	خاته ای سگ

۱۴۲	پینه دوز و طبابت
۱۴۳	دو دشمن
۱۴۴-۱۴۳	سگ و روباه
۱۴۴	بیزغاله و گرگ
۱۴۵	روباه و شادی
۱۴۶-۱۴۵	زاغ و کبوتران
۱۴۷-۱۴۶	اسپ، انسان، نرگاو و سگ
۱۴۸-۱۴۷	راسو و موش
۱۴۸	خر و گرگ
۱۴۹	پرندۀ ای ماهی خوار و کبوتر
۱۵۰-۱۴۹	دهقان و روباه
۱۵۰	شادی های بازیگر
۱۵۱	روباه و پلنگ
۱۵۱	موش و نرگاو
۱۵۲	دو بقه
۱۵۲	شتر و اعرابی
۱۵۴-۱۵۳	آسیبان، پسرش و الاغ آنها
۱۵۵-۱۵۴	ماهی گیر و ماهی کوچک
۱۵۵	دختر شیر فروش
۱۵۶	دهقان و سگ ها
۱۵۷	سگ پیر
۱۵۸-۱۵۷	چراغ تیلی
۱۵۹-۱۵۸	شیر و روباه و خر
۱۵۹	شیر، خرس و روباه
۱۶۰	مسافر و بخت
۱۶۱-۱۶۰	مجسمه فروش
۱۶۲-۱۶۱	شادی و دو مسافر
۱۶۳-۱۶۲	سگ، خروس و روباه
۱۶۴-۱۶۳	گرگ و شبان
۱۶۵-۱۶۴	زاغچه و چوچه هایش
۱۶۵	روباه و سر مصنوعی
۱۶۶	فیلفوف، مورچه ها و مشتری
۱۶۷	شبان و سگ
۱۶۷	گرگ و اسپ
۱۶۸	شیر، گرگ و روباه
۱۶۹	خروسهای جنگی و کبک

۱۷۰-۱۶۹	طبابت بقه
۱۷۰	شیر و خرگوش
۱۷۱-۱۷۰	شکاری بی موی
۱۷۱	درختان و تبر
۱۷۲	روستنی و عقاب
۱۷۳-۱۷۲	نجر و مجسمه ای مشتری
۱۷۴	نرگلو و بز
۱۷۵-۱۷۴	دو بقه
۱۷۵	درخت چار مغز
۱۷۶-۱۷۵	شیر و خوک و خشی
۱۷۷-۱۷۶	شکاری و مار
۱۷۷	اسب و خر
۱۷۸	سگ همسایه و آشپز
۱۷۹-۱۷۸	دزدها و خروس
۱۷۹	شیر و عقاب
۱۸۰	قتل
۱۸۱-۱۸۰	ملکیان و پرستو
۱۸۱	شادی و شتر
۱۸۲	هدهد و پدرش
۱۸۳-۱۸۲	دهقی و درخت سیب
۱۸۳	پشه و نرگاو
۱۸۴-۱۸۳	شبان و گوسفندان
۱۸۴	مسافر و صداقت
۱۸۵	سگها و پوست گاو
۱۸۶-۱۸۵	عقاب و زاغ
۱۸۶	روپاه و شیر
۱۸۷-۱۸۶	عقاب و حیوانات
۱۸۷	حیوانات و شبیره
۱۸۸	شیپورچی و دشمن
۱۸۹-۱۸۸	روپاه و کلنگ
۱۹۰-۱۸۹	پرستو و جوان عاقبت اندیش
۱۹۱-۱۹۰	بوم و پرندگان
۱۹۱	خردهقان
۱۹۲	گرگ و شیر
۱۹۳-۱۹۲	خر در جلد شیر
۱۹۴-۱۹۳	مگس و اسب کراچی

۱۹۴	قمری و زاغچه
۱۹۵-۱۹۴	چوب شکن و عطارد
۱۹۶	پشه و قلیه گاو
۱۹۷-۱۹۶	گوزن و حوض
۱۹۸-۱۹۷	سگ و چوچه هایش
۱۹۸	زاغچه و روباه
۱۹۹	آسمان و دیو
۲۰۰	شیر و روباه
۲۰۱-۲۰۰	پشه و پهلوان
۲۰۱	دو سر باز
۲۰۲	پر عقاب
۲۰۳-۲۰۲	دریا و دریاچه ها
۲۰۳	شبان و دریا
۲۰۴	بودنه و پرنده ای شکری
۲۰۵-۲۰۴	بز و خر
۲۰۶-۲۰۵	روباه و شیر
۲۰۷-۲۰۶	گوزن و طویله
۲۰۷	پلنگ و روباه
۲۰۸-۲۰۷	شیر و دلقین
۲۰۹-۲۰۸	بوم و چرچرک
۲۰۹	باز و بلبل
۲۱۰	شیر و نرگاو
۲۱۱	خر و اسب جنگی
۲۱۲-۲۱۱	شکاری و سوار
۲۱۲	درخت زیتون و درخت انجیر
۲۱۳	شکایت بقیه ها از آفتاب
۲۱۴-۲۱۳	پلنگ و شبان ها
۲۱۵-۲۱۴	پشک و زهره
۲۱۶-۲۱۵	عقاب و زغن
۲۱۶	عقاب و دهاتی
۲۱۷	مسافر و بحر
۲۱۸	بره و گرگ
۲۱۹-۲۱۸	دو قاطر و دزد ها
۲۱۹	شتر و جو پیتز
۲۲۱-۲۲۰	مسخره و مرد دهاتی
۲۲۱	مرد بی موی و پشه